

و باشد ثانی در عینی یعنی شمار باشد نه یاء بجز اول یعنی افزونی و زیادتی باشد و نام یکی از بارزیهای نزد است و معنی
زندگانی کند یعنی همیشه زنده باشد هم هست و شخصی را نیز گویند که گویای بناحق در زیاد و کسر کنایه از کنی است
که زیاد بر حالت خود معتقد بود باشد و کاری و مهی را که از عهد آن بر نتوانند آمد پیش کرد و با انجام نماند زیان
بر وزن میان یعنی نقصان باشد و زینده و زنده گانی کنند و زنده گانی کردن را نیز گویند و امر باین معنی هم هست یعنی زندگی بده
و زنده بدار زیب بجز اول و سکون ثانی و بای اجد معنی زینت و نیکویی و آرایش باشد زیرا بر وزن و بیا
معنی نیکو و خوب است که نقیض زشت و بد باشد و معنی زیننده هم هست زیبال بابای اجد بر وزن قیبال کنایه
از اسپ و اشتر و هر جوانی تندرو باشد زیبان بر وزن میزان یعنی زیبا و خوش آیند باشد زینت کردن
کنایه از زینت و تالابو کردن باشد زین بجز اول بر وزن حین شخصی را گویند که عالم را پشت پا زده و ترک دنیا
داود باشد و بفتح اول هم گفته اند زینتار بفتح اول و تالی قرشت بر وزن فی زار ثعلب زینتونی که روغن آن کشیده با
و بجز اول هم خوانند زینت بی اسرئیل سنگی است بزرگ و اندام زینون و خطوط بسیار می مواز
یکدیگر دارد و آنرا بجز اول حجر التیهور و حجر الزینون گویند زینج با اول مکسود و سکون ثانی و حیم اجد معرب زینک است
و آن کتابی باشد که سخنان احوال و حرکات افلاک و کواکب را از آن معلوم کنند و تحت بنایان و معماران که در آن طرح
عمارت کنند و رشته بنا نیز گفته اند و بعضی گویند باین دو معنی عربی است اما اصعب میگوید من نمیدانم این لفظ فارسی است
یا عربی و با حیم فارسی معنی بیرون آوردن و بیرون کشیدن باشد و خوش و پاکب و جلد و خوش وضع را نیز گویند و بگو
از انکور بنایت خوش لذت باشد و معنی لاغ و مسخری هم آمده است و زینوار کفش و موزه را هم میگویند و زیسانهای
استادان هفتش بند هفتش جاها را بدان بندند زینچک با حیم فارسی بر وزن میخاک روده گو سفند را گویند که بالو
و برنج و دیگر مصالح پر کرده باشند و بگذارند تا خشک شود و در زمستان به پزند و بخورند و بعضی گویند روده بره شیر خواره است
که آنرا پاکیزه کنند و در رسم چیزی مانند تاریخی و چندی از آن را بر سیخ کشند و کباب کنند و آنرا بریان فقرا خاشند
زیندک با دال بر وزن زینک غلام چترک مقبول را گویند زینر بجز اول و سکون ثانی و رای قرشت
نقیض بالا و ضد هم باشد و معنی پوشیده و پنهان هم هست و معنی کسره و جر و معنی بزرگ و ممتز نیز گفته اند و نام
کبابی است که بغایت زرد و بارک می باشد و آنرا زینر و اسپرک میگویند و معنی گمان هم آمده است و آن چادر

باشد که در تاجستان تا پستند گویند الرسی درستان جامه کتان نوبه شود بدن اولان شود و اگر در تاجستان پو
 فریه کرد و اگر در مسلمان کنان شسته پوشد فریه شود و در تاجستان لاغر زیرا بکسر اول و ثالث بالف کشیده یعنی
 از برای آن و ازین جهت زیرا از میانه کنایه از تون بودن و بد بودن باشد زیرا فلکن بر وزن شیر فلکن
 یعنی سنالی و تو شکست و آنچه در زیر افکنده باشد و نام مقامی است از موسیقی که آنرا کوچک خوانند زیرا فلکنند
 سکون تون و دال ایچد یعنی زیر افکن است که نهالی و تو شکست و آنچه در زیر افکنده باشد و نام مقامی است از موسیقی که
 آن کوچک است زیرا بر بعضی بای ایچد سکون رای قرشت کنایه از کسب بر باشد و شخصی را نیز گفته اند که بظاهر خود
 دوست و نماید و در باطن دشمن باشد زیرا بر زکمان با ثانی مجهول و سکون ثالث نام لحنی است از موسیقی
 زیرا چاق باجم فارسی بالف کشیده کمان کم زور را گویند و کنایه از کسی است که هر طور او را خواهد و هر چه با او بگویند
 یا بفرمایند فرمان بردار باشد زیرا خرد و بضم غای فقط دارد و سکون را و دال بی نقطه نام لحنی بود از موسیقی زیر زبان گفتن
 بکسر ثالث کنایه از پوشیده و پنهان و آهسته سخن گفتن باشد زیرا فون با فای بر وزن سکون نوعی از درخت
 سجد است و آنرا ثمر میوه می باشد و بیشتر در دمشق میشود سز و خشک است و در قاضیات بکار برند زیرا قان
 با قاف بر وزن شیرخان نام ماهی است از ماههای مکی زیرا کت بر وزن میرکت و انا و حکیم و فهم و مدرک
 و صاحب هوش باشد و یعنی فولاد و جسمه در تیر گفته اند زیرا گاه با ثانی مجهول بر وزن پیشگاه یعنی کسی
 باشد که بر آن نشینند زیرا کت سار با سین بی نقطه بالف کشیده و برای بی نقطه زوه خداوند ادراک و فهم و شعور
 باشد زیرا لب گفتن یعنی زیر زبان گفتن است که کنایه از آهسته و پوشیده حرف زدن باشد زیرا و بال
 معروف است که تحت و فون باشد و کنایه از آنست که در پسر مرد بایکدی کبر با شرت کنند و کنایه از خطایم است
 زیرا و زار با زای نقطه دارد بر وزن کیر و دار کنایه از آواز خرن و آهسته باشد زیرا با با بای ایچد بر وزن دیده سا
 اشکی را گویند که با گوشت مرغ فریه و زیره و سبزه که پزند بمطبوخ نانخ است یعنی شکم بزرگ را زیرا و روم
 سخنی است که آنرا گرا یا وزنیان و تان خواه گویند زیرا با اول کسور ثانی رسیده و زای نقطه دانزده ریز نای بر
 و برت ریز نای باشد که از هوا بهنگام سربار و در آنرا بفری سقبطه گویند و جانوری بهم است کوچک تراخ و بلع و شبا
 بانگ طولانی کند و عریان قرار گویند زیرا بکسر اول و سکون ثانی و عین فقط دارد نوعی از فرشت و بساط باشد

و معنی جمعیت خاطر و نشاط اول و فراغت هم هست و صیر و بوی یا شیر انیز کونید که از دوح باخذ و دوح خلقی است که بدان
انگور و خربزه آونک کنند و بفتح اول در عری یعنی شکت در سب و میل از حق بیاطن باشد زینحال با عین ^{نقطه}
بروزن قیغال قدح و سپاله بزرگ را کونید زینف بروزن قیف زفت را کونید و آن صمغی باشد سیاه
که بر سر کچلان چسباند و معنی گناه و پی ادبی هم هست و در عری زر قلب ناسره باشد زینصون با فادون بروزن
قیر کون شهری است که عذر از ادران شهر میخواستند بکشند بگریخت زیکت بکسر اول و سکون ثانی و کاست
فارسی تار مایی باشد که استادان نقش بند نقش جامه مایی که بافند بدان بندند و کتابیکه میخان احوال و اوضاع نجوم و اعلا
را از جدول آن معلوم کنند و همچنان که آن قانونی است جامه با فائز در بافتن نقشهای جامه این کتاب نیز دستوری است
میخان در شناختن احوال و اوضاع فکلی و همچنان که کیفی است نقوش جامه از آن تار تا پیدا میشود کیاست و حرکات
کواکب از جدولهای این کتاب ظاهر میگردد و معرب آن ریج است و نام جانوری هم هست حیرت و عا کشتی
زنگت کو چکتر از گنجشک وزیر پروبال او سرخ است و آواز او بنایت خوش و عزیز میباشد و نام طایفه است
از گردان که در کوه کیلویه توطن دارند زیکا بانانی مجهول و کاف بروزن زیبا بلجبت رنند و پارتند با دراکونید و بجز
ریج خوانند زیکر بروزن و بیکر معنی پون است و آن دست زون باشد بر دمان پر باد کرده شخصی تا آن با دزدان
او با صد اجبد زیلو بکسر اول و ثانی مجهول بروزن نیکو پلاس و کلیم را کونید و آنرا شطرنجی نیز خوانند و بفتح اول هم آمده
زیلو چه پلاس و کلیم کو پکت را کونید سپو بون و بوچه و صندوق و صندوقچه و امثال آن زیمله بفتح اول و ضم
میم بروزن زنگله کجاوه مانند ای باشد که پراز میوه و سبزی و امثال آن کنند و بر پشت چاروا بندند و از جای بجایی برند
زیور بکسر اول و ضم میم بروزن پی نور معنی آفتاب است و آن مرکب است از خرق و چنابنت یعنی عری را
بکسی سپارند که بجایی نگوید او فاش کند و همه کس و همه جا بگوید زین اشعار سلیح و کلیم را کونید که بران جنگ
و پوشش اسپ باشد و روز جنگ زینان بروزن میزان یعنی این جماعت و ازینها باشد زینان را هم کونید
که نان خواه است و آن شخی باشد که بروی حمیران باشند زین بر کاه نهادن کنایه از روان شدن
ورفتن باشد زین کوه با کاف بروزن نیم سوده قرپوس زین اسپ را کونید و آن بلندی پیش زمین باشد
زین کوه بضم کاف و سکون را و در ظهور نام معنی زین کوه است که قرپوس زین اسپ باشد زین کوه به

با نام بروزن و معنی زین کوزه است که فروس و بلندی پیش زین باشد زینهار بمعنی زینهار است که پناه حصن و امان سخا
 باشد و عهد و پیمان و ترس و بیم و شکایت را نیز گویند و بمعنی افوس و حسرت و امانت و تعجیل و آگاهی نیز آمده است
 زینهار می پناه آورنده و پناه داده شده و عهد بسته و در عهد و امان کسی درآمدن را گویند زینهار بیان پای
 حقی بروزن میمان زینان است که ناخواه باشد و آن تخی است که بر روی حمیران باشند زینوار با ثانی مجهول بروز
 دیوار بمعنی سوسپ و مساوی بودن و برابری باشد زینوار بروزن دیگر بمعنی زینت و آرایش باشد و آنچه بدان زینت و
 آرایش کنند زینان یعنی اول بروزن زین بلغت زیند و پازند بمعنی دراز و بلند باشد که لقیض کوتاه است و بکسر اول
 صاحب ظرف و صاحب جانب را گویند

گفتار دوازدهم از کتاب برهان قاطع در حرف زبانی فارسی
 با حروف تهجی مبتدی برده بیان و مخومی بر شصت و دو لغت و کنایت

بیان اول در زبانی فارسی با الف مشتمل بر شصت لغت و کنایت

ژا بیشر با بانی ایجاد زبانی فارسی بروزن فالیز داروی است که آنرا بوی مادران گویند و سرشک است آتش را
 گویند و آن قطره های است که از هیزم تر در وقت سوختن میچکد بعضی گویند شراره آتش است ژا ژا بازار زبانی فار
 بروزن قاز بوش کبابی باشد بنامیت سفید و شیشه بدر مندر نهامیت بیمرنگی و هر چند شتر آنرا بخاید نرم نشود و سبب بیز
 فرو بند و بعضی مطلق تره دوع را گفته اند یعنی آنچه از رستی که در دوع و ماست کنند و علفی را نیز گویند خار دار که در ماست
 کنند و آنرا کس که خوانند و جمعی گویند علفی است که بی تخم میروید و آن نوعی از درمنه است که بدان آتش افروزند و این
 بعضی اولی تر و کثرت است و بعضی میگویند هر علفی که بی تخم روید و بعضی گفته اند حشیش یا کله البعیر یعنی علفی است که آنرا
 شتر خورد و بجز بی غلیص بروزن حریص خوانند و کنایه از سخنان مسرزه و یاوه و بی مزه و بی زبان هم هست ژا ژا و مکن
 با کله است بودا و سیده و بیم مفتوح بکاست زده لوبیا را گویند و آن تخی است که بجز بی لبا خوانند کبیر لام ژا ژا باره
 فارسی بروزن تازه بمعنی ژا ژا است که حلف بی مزه و کنایه از سخنان هرزه باشد ژا ژا بروزن لاغریه دان

مرغابرا کونید و پیرنی خود خوانند ژا لکه سکون لام و مستح کاف نام کیا بی هست دوای شید با کشتان چلیاسه درغن
 زاله بروزن ناله تکرک زاکونید و سبب آن چنان هست که چون بخار بهوار رود و سردار و اثر کند غلیظ شود و قطره باران
 رود و در محل فرود آمدن فعل برودت زیاد و درو تا شیر کند او را بضم در و یخ بندد و شبنم را نیز کونید و سبب آن چنان باشد
 شدت سرما هوای صافی را غلیظ کند و بخار سازد و از زمین اندکی بلند شود و بر بر کهای بنات است لیسند و از آن قطره
 پدید گردد و باران میسازد اینم گفته اند و جاله را نیز کونید و آن چیزی باشد که از چوب و علف سازند و مشکهای پر باد بر آن
 بندند و بر آن نشسته از آب گذرند و بعضی آن مشکهای مای پر باد را و مشکلی که شناوران بر پشت بندند ژاله کونید
 ز او سکون و او خالص و خلاصه بر چیز را کونید

بیان دویم در زای فارسی با خای لفظه دار ششمین بر دو لغت

ریخ بفتح اول و سکون ثانی مخفف اریخ است و آن دانه باشد سخت و پی در دو که در اعضای آدمی هم میرسد
 و از آن بگری تو لول خوانند و آواز حسرتین و آهسته و صدای زاری و ناله را نیز کونید ژخار کبیر اول برودن
 مکار با کت و لغز را کونید و بمعنی سستی پز آمده است

بیان سیم در زای فارسی با دال ایچ ششمین بر سه لغت

ژو بفتح اول و سکون ثانی مطلق صمغ را کونید و آن چیزی است چپنده که از ساق
 درخت بر می آید ژو وار بفتح اول بروزن و معنی جد و از است که ماه
 پروین باشد و آن دوا بی است مشهور و بضم اول نیز گفته اند
 و جد و از معرب است ژوه کبیر اول و فتح ثانی
 مخفف ژوه است که سوزن زدن و آینه بسکت
 است سوزن باشد